

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در مورد مباحثی که مرحوم آقای نائینی فرمودند راجع به دوران امر در این که یک واجب نفسی یا غیره باشد، در اصل لفظی تمسک به اصالة اطلاق کردند و با اصالة اطلاق اثبات کردند که این واجب نفسی است. عرض شد که این مقداری از بحث را ما فعلاً با ایشان مطابقت کردیم اما اصل مناقشات کلی بحث را ان شاء الله در همین اواخر بحث امروز عرض می کنم. بحث، یعنی اشکال کلی بحثی که در ایشان وجود دارد، رضوان الله تعالی علیه.

عرض کنم که در بحث اطلاق عرض کردیم اطلاق گاهی به معنای تصویری است و گاهی به معنای تصدیقی. اطلاق به معنای تصدیقی خیلی آسان است، مشکل خاصی ندارد. تصویری، چون به معنای این که قیدی در کلام نباشد، قرینه ای در کلام نباشد، مجرد عدم قرینه می شود اطلاق. لکن این اطلاق به درد مباحث فقهی و اصولی نمی خورد. احتیاج به مقدمات حکمت دارد. آن اطلاقی که مقدمات حکمت را عرض کردیم اطلاق به معنای تصدیقی است.

و اصولاً ما عرض کردیم مسائل فقه، به طور کلی در فقه اسلامی به دو بخش اصلی تقسیم می شود. آن چه که در میان اهل سنت متعارف بود از فقه، چون عرض کردیم بعد از دورانی که اموی ها سر کار آمدند، بخش حکومت یا به قول خودشان خلافت، از فقه جدا شد. ربطی نداشت. فقها عالمی بودند و بخش حکومت در یک عالم دیگری بود. لذا شأن فقها در آن زمان، از همان نیمه های اول قرن اول، شأن فقها استنباط بود. دقت می کنید؟ جنبه های ولایی و حکومتی، آن چه که اصطلاحاً امروز ولایت فقیه مطرح می شود، جنبه های ولایی در آن نبود. آن چه که بود جنبه استنباط صرف بود. فقه، فقه استنباطی بود. این در نیمه های قرن اول.

عرض کردیم از تقریباً نیمه های قرن دوم، اواخر قرن دوم، مباحث اصول هم کم کم از فقه جدا شد طبق ضوابطی که دیروز عرض کردیم. طبعاً اصولی هم که در آن جا تأسیس شد آن هم اصول فقه استنباطی بود، طبیعی اش هم این بود. اصولاً حتی اگر فقیه با دستگاه خلافت و با خلیفه مخالف بود، حتی مورد اذیت قرار می گرفت، بخش ولایت را برای خودش نمی دانست و اجازه نمی داد افراد از حکومت جدا بشوند. مگر حالا مثل خوارج در میان اهل سنت و زیدیه در قرن دوم، در میان شیعه و الا به طور متعارف جنبه های حکومتی و ولایتی برای فقیه قائل نبودند. این خلاصه بحث.

لذا سنخ مسائل اصولی که تدوین شد، سنخ مسائلی بود که جنبه فقه استنباطی در آن بود. و این بحثی هم که الان ما داریم انجام می دهیم در سنخ مسائل فقه استنباطی است، یعنی اصول فقه استنباطی. بخواهیم استنباط بکنیم، آیا استنباط بکنیم و جواب گیری است یا وجوب نفسی است. این سنخ وجوب، مباحث فقه استنباطی است که این را بعداً توضیحی احتیاج دارد، عرض می کنم.

اما اگر بنا بر این بگذاریم که فقه ولایی را هم ما حساب بکنیم، که اصولاً فقه شیعه یک فقه ولایی بود. توضیحاتش را عرض کردیم، حالا حدود آن ولایتی را که فقیه دارد راجع به ائمه علیهم السلام که حدودش خیلی سعه داشت، راجع به رسول الله و ائمه علیهم السلام، راجع به فقیه احتیاج به بحث خودش دارد که ان شاء الله به اذن الله تعالی شاید هم قریباً در بحث مکاسب متعرض بشویم. اما به هر حال این یک اصول فقه ولایی هم ما داریم، این طور نیست که فقط فقه استنباطی باشد.

اگر بنا باشد در فقه ولایی این اختلاف پیش بیاید، که آیا قانونی را که جعل کردند، بنابر این که حل داشته باشند در امور خاصه، در امور مستحدثه، مسائل مستحدثه جعل قانون بکنند، با شرایط خاص خودش، اگر اطلاقی بود، شکی شد در این که واجب گیری است یا واجب نفسی است، آیا همین طور که این ها می گویند اصلی وجود دارد یا نه؟ انصافش این است که اصلی وجود ندارد در قوانین چنین اصلی وجود ندارد. اصلی که این که بگوییم واجب نفسی باشد یا غیری باشد.

و علی فرض این که در کلام به تعبیر مرحوم نائینی دو تا اطلاق واقع شده باشد که بگوید هر دو اقتضای نفسیت را می کند، اگر دو اطلاق واقع شده باشد و ابهامی باشد، الان به طور متعارف، حالا به اختلاف کشورها و نظام های اجتماعی، یک سلطه بالایی را تصور می کنند که این اختلاف را بردارد، یک اصل لفظی به کار نمی برند. این به طور متعارف این هست. حتی در قوانین اساسی. اگر یک قانون اساسی را بعد از مدتی، در خود مشروطه بعد از این که قانون اساسی شد بعد از مدتی متمم آوردند. در خود جمهوری اسلامی همین طور، بعد از این که یک قانون اساسی را تصویب کردند، بعدش متمم آوردند مطالب کم و زیاد شد و این متعارف است. یعنی متمم. و در مواد قانونی هم همین طور. این اختصاص به ما هم ندارد. از کارهای خیلی مثلاً جالب در این جهت در فرانسه قانون معروف درباره عقود و ایقاعات و حقوق، مسائل حقوق قراردادها، قوانینی بود که زمان ناپلئون جعل شده بود. معروف بود به قانون ناپلئون. تا بعدها مدت ها، تا نزدیک شاید دویست سال کمتر، مواد را کم و زیاد می کردند، یعنی در این ماده مشکل خورده، جا به جا می کردند. در حدود ده سال قبل، نه سال قبل، در سال دو هزار و شانزده میلادی کل قوانین ناپلئون را برداشتند. دیدند اگر بخواهند حک و اصلاح بکنند، مشکل دارد. در قوانین جدید، در قانون جدید فرانسه کل قانون ناپلئون را برداشتند دو مرتبه از نو شالوده ریختند از نو، دو مرتبه عقود، قراردادها را دو مرتبه کامل پی ریزی کردند. یعنی این به طور متعارف هست که این حک و اصلاح ها می شود.

اما این که یک اصل لفظی داشته باشیم، به آن تمسک نکنیم نیست. و این مطالبی را که ایشان می فرماید مناسب با همان فقه استنباطی است. این راجع به این قسمت.

بعد می ماند راجع به قسمت بعدی که اصول عملیه است که آیا مقتضای اصل عملی چیست؟ ایشان بعضی از صور را مطرح کردند که من تارتاً شاید بعد از وقت، قبل از وقت این طور، عرض کردیم در اصول عملیه صور خیلی بیش از این است. و اصولاً، اصول عملیه چون یک فرض کلی دارد می روم عرض بکنم. پیش از این که این مباحث ایشان را بخوانیم قاعده کلی اش را عرض می کنم. در اصول عملیه فرض این است که شما جاهل هستید. و در اصول عملیه چون جاهل هستید می آید داده های شما را حساب می کند، معلومات ذهنی شما را، صور ذهنی شما را حساب می کند. طبق صور ذهنی شما جعل می کند. و این که کدام یک از صور ذهنی شما را حساب بکند باز فرق می کند.

لذا در اصول عملیه عرض کردیم همیشه معیار و اعتبار به آن مقدار ابراز است. البته این هم یک نکته ای است همین جا بگویم. معروف و مشهور بین علمای ادب و غیر ادب و اصول و غیر هم معروفشان این است که انشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه، این معروف است. نمی دانم من از جمله مقدماتی که می خواستم این معنا را هم گفتم به نظرم در هدایه شاید باشد این معنا، علی ای حال انشا را ایقاع المعنی بلفظ یقارنه می دانستند.

عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی شیخ محمد حسین در مباحثی که در حاشیه مکاسب دارند این مطلب را شاید در حاشیه کفایه هم باشد من حالا حاشیه کفایه شان را یاد نمی آید چون سال ها ندیدم الان در ذهنم نیست ایشان این مطلب را قبول نمی کنند ایقاع را قبول نمی کنند، ابراز می دانند. و عرض کردیم که هم مرحوم آقای طباطبایی شاگرد ایشان، هم مرحوم آقای خویی شاگرد دیگر ایشان این مطلب را قبول کردند، چون آقای خویی بحث را در اصول آوردند ما بیشتر بحث را روی کلمات آقای خویی حساب می کنیم. نه، مرحوم آقای خویی انشاء را ابراز اعتبار نفسانی، یک چیزی را انسان خودش اعتبار می کند، ابراز می کند آن را.

البته اگر ما باشیم و این تعریف معنایش این است که امر نفسانی اعتبار می شود مادام در افق نفس است، در صقع نفس است اعتبار می شود. شما فقط ابرازش می کنید. لکن از آن طرف ایشان می گویند آثار بار نمی شود مگر بعد از ابراز، خیلی عجیب است کلمات مرحوم استاد، قدس الله سره، آثار بار نمی شود الا بعد از ابراز، خوب اگر بعد از ابراز پس این تأثیرگذار است ابراز تأثیرگذار است. عرض کردیم این مطلب اختصاص به بحث انشایی که ما خیال می کنیم اوامر ندارد، این بحث ریشه بسیار مهمی هم دارد بحث بسیار مهمی هم هست این بحث را باید خوب آقایان تنقیحش بکنند. عرض کردیم یکی از کاربردهای بسیار مهم این بحث در بحث عقود و ایقاع، ایقاع عقود است.

مثلاً در کتاب مجله، مجله عرض کردم تقریباً تا آن جا که من می دانم نخستین کاری است که علمای حنفیه در ترکیه، آن زمان عثمانی، در عثمانی آن روز، سعی کردند فقه حنفی را به شکل مواد قانونی در بیاورند. یک مقدمه ای دارد حدود هشتاد و نه تا نود تا هفتاد و هشت تا مقدمه دارد، قانون دارد، یک مقدمه قانونی دارد، یک مقدماتی دارد که استصحاب هم آوردند در همان مقدمات، البته در مورد استصحاب سه تا ماده قانونی گذاشتند، در بحث استصحاب توضیحش دادیم که آیا واقعاً علمای حنفیه اشتباه کردند، هر سه، آن هر سه ماده یکی استصحاب است یا نه واقعاً نکته ای در نظرشان بود توضیحاتش در محل خودش عرض کردیم.

این اسمش هست مجلة الاحکام العدلیه، که اختصاراً المجله. قشنگ هم هست، احکام عقود و ایقاعات و بیع و این ها. یکی از موادی که در قانون دارد در مقدمه دارد: العبرة بالمعانی والمقاصد لا بالالفاظ والمبانی. ببینید، این اگر باشد این ابراز اعتبار نفسانی به آن می خورد. می گوید اعتبار شما در نفست چه نگاه کردی، اعتبار به آنی است که در نفست نگاه کردی نه این که چه ابراز کردی دقت می کنید؟ العبرة بالمقاصد و المعانی لا بالالفاظ والمبانی به این الفاظ نگاه نکنید. البته من فکر نمی کنم مرحوم آقای اصفهانی این مطلب را دیده باشند آن زمان ایشان مجله بود اما فکر نمی کنم علی ای حال این معنایش این است که کار عقد ابراز است، انشاء کارش ابراز است. و این مطلب در فقه حنفیه وجود دارد، در فقه شاید شافعی هم باشد دیروز دیگر عرض کردم این مطلب تأثیرگذار است الی الان در قوانین غربی هم تأثیرگذار است. همین مطلب، یعنی یک مطلب ساده ای نیست که این جا الان من نشستم بحث می کنم.

آیا اعتبار، شما مادام در افق نفس است یک معنایی در نظر گرفتید این معنا ثابت می شود به مجرد قصد شما یا نه، آن معنایی را که ابراز می کنید ایقاع می شود، به وجود می آید تا حالا وجود نداشته. وجود اعتباری نداشته. ایقاع المعنی. عرض کردم این را در کتب ما به عنوان «العقود تابعه للقصود» آمده، این قاعده آمده. این همان قاعده ای است که علمای حنفی گفتند، البته این مطلب روایت نیست، در کتب قواعد فقهی ما آمده، آقایانی که نوشتند «العقود تابعه للقصود»، این را نوشتند. لکن خب از آن طرف قائل به این معنا نیستند که الاعتبار بالمعانی. گفتند العبرة؛ العقود تابعه للقصود، یعنی شما هر عقدی را که می خواهید جاری کنید ببینید قصدتان چیست طبق آن قصد عقد را جاری کنید، این طوری معنا کردند. پس اگر نقل عین دارید بیع بگویید، نقل منافع دارید اجاره بگویید، «العقود تابعه للقصود» را علمای ما این جور معنا کردند. این باطل است، این معنا درست نیست. یعنی این معنا مراد از آن عبارت نیست. آن عبارت مرادش همان است که عرض کردم، العبرة بالمقاصد.

آن وقت چون العبرة بالمقاصد یک مسئله بسیار مهم در باب معاملات است که خیلی هم مسئله تأثیرگذار است، این که شما اگر قصدی کردید لفظی را آوردید که مطابق با آن نیست، اعتبار به قصد است اعتبار به لفظ نیست. همان مثالی که عرض کردم، اگر به کسی مقداری برنج پخته

بدهد، بگوید این را به تو عاریه دادم. عاریه جزو عقود اذنیه است به اصطلاح، مثل ودیعه. فرق عاریه و ودیعه این است که در عاریه می تواند تصرف کند در ودیعه نه، می گوید این کتاب را امانت داشتم، ودیعه گذاشتم حق مطالعه ندارد اما اگر گفت این کتاب را عاریه دادم حق مطالعه دارد. می تواند کتاب را مطالعه کند تا وقتی دیگر برگرداند. پس عاریه و ودیعه هر دو جزو عقود اذنیه هستند به اصطلاح. اجازه می دهد اباحیه هستند. حالا می گوید این برنج را به شما عاریه دادم. خب اگر عاریه بدهد حق تصرف دارد، اگر حق تصرف دارد می تواند بخورد، اگر خورد دیگر نمی تواند برگرداند که در صورتی در عاریه است که برگرداند. پس قصدش این بوده که ایشان این برنج را بخورد و برگرداند، این قصد با قرض درست می شود نه با عاریه. این قرض است دیگر.

لذا گفتند این عقد درست است، اگر گفت عاریه دادم، لکن ینقلب قرضاً. دقت کردید؟ چون این قصد با قرض می سازد با عاریه که نمی سازد. می تواند بخورد و بعد برگرداند این با قرض می سازد. این اصطلاحاً عرض کردم چند دفعه هم اخیراً مطرح کردم اصطلاحاً به آن می گویند نظریه تحول الی عقد جدید. مثل این که بگوید بعثتک بلا ثمن بعثتک بلا ثمن خب نمی شود، فقط بگوید من تملیک کردم بدون این که عوض بگیرم خب این جعلی است خوب این دیگر بیع نمی شود. دقت کردید؟ پس این مطلبی است که در این جا خوب دقت بکنید در امور اعتباری من نمی دانم در بحث اصول عملیه هم این حرف ها را اهل سنت احناف زدند یا نه، در عقود زدند این حرف را. عرض کردم این مسئله عاریه که گفتم مال هزار سال قبل است. در کتاب مبسوط شمس الاثمه سرخسی آمده، چهارصد و هفتاد، هشتاد و هفت است. و این مطلب را عرض کردم در فقه غربی هم راه پیدا کرده، که می گوید ببین در قصدش چه بوده اگر گفت بعثتک بلا ثمن این درست است لکن هبه، هدیه می شود. دقت فرمودید.

این یک بحث مهمی است ها این بحث بحث است، کسانی که قائل به ابراز می گویند نه، به ایقاع می گویند نه. ایقاع انشا وجود خارجی وجود ندارد شما ایجادش می کنید. چون ایجاد می کنید به همان مقداری که لفظ می آورید ایجاد می شود. به همان مقدار. اگر گفت عاریه دادم، عاریه که نمی شود باطل است، قرض هم نیست، عاریه هم نیست. اگر گفت این برنج را به شما عاریه دادم طبق این نظریه دقت کردید، این بحث را خیال نکنید یک لفظ است بحث اعتباری است. یکی از بحث های کلیدی و ریشه ای است در مباحث قراردادهای. که در مباحث قراردادهای کاملاً لفظ را دقت می کنند عرض کردم من در بعضی از این قراردادهای غربی، غربی که می بینم، خیلی روی الفاظ و بعضی الفاظ و گاهی چند روز بین طرفین بحث می شود که این لفظ را بگذاریم یا آن لفظ را بگذاریم. این ها مؤید همین نکته است که در باب اعتباریات، در باب انشائیات، اعتبار به لفظ است، به مقداری که؛ دقت کنید؛ به همان مقداری که ابراز می کند اعتبار می شود. به همان صنفی که ابراز می کند اعتبار می شود.

عرض کردم مثلاً گفت آقا من گوشت خریدم از بازار نمی دانم بخورم یا نه. اگر آمد به شما گفت شما در وقت سر بریدن بودید ببینید، یعنی چه؟ یعنی اصاله عدم تذکيه. یعنی مذکی نیست. آمد به شما گفت آقا شما از دست مسلمان گرفتید. یعنی چه دست مسلمان؟ یعنی آن حالت تذکيه؛ دیگر نگاه نکرد سر بریدن را نگاه نکرد. دست مسلمان گرفتید این مذکی است. لفظ را الان، یک واقعیت است. حتی ممکن است چیز دیگر هم بگوید، بگوید تو اصلاً می دانی که این آقا این گوسفند را خریده بود یا نه مال خودش بوده؟ اصل عدم ملک. یعنی انحاء مختلف. این است که مرحوم نائینی قدس سره بعضی هایش هم روی مبانی است. یک، یک نکته اش در باب اصول این است که؛ این مثال هایی که مرحوم نائینی می زند من وارد مثال هایشان نمی شوم چون طولانی می شود و فایده ای هم ندارد.

پس یک چرا اعتبار می کند؟ عرض کردیم نکته اصلی که معروف است در باب اصول و ذکر عملی است در باب امارات کاشفیت است، آن نکته صحیحشان این است. در باب اصول تعامل با صور ذهنی شماست. یعنی با شما در ذهنتان چیست، صور علمی شماست. اگر تعامل با صور علمی شد اسمش می شود اصل. اگر تعامل با واقع شد اسمش می شود اماره. این خلاصه فرقی این بود.

وقتی می گوید من الان در سجده هستم، شک می کنم در رکوع ببینید چه را فرض می کند؟ یک شما در حال نمازید، نماز هیئت دارد، اولش حمد و قل هو الله است بعد رکوع بعد سجود است. و شما هم که در حال نمازید، الان در حال سجودید دقت کنید، طبیعتش شما حمد و قل هو الله را انجام دادید رسیدید به حال سجده، رکوع هم انجام دادید. لذا در یک روایت امام می فرمایند بلی قدرکعت، این بلی قدرکعت به این معناست.

خب ممکن است از امام چه پرسند؟ امام بفرمایند تو شک کردی آیا حمد و قل هو الله در وقت خواندن در حمد و قل هو الله مواظب بودی؟ ببینید تا گفت حمد و قل هو الله یعنی قبل از رکوع. تا قبل از رکوع را دید اصل عدم رکوع است. تارکوع را دید یعنی اصل رکوع است. این قاعده تجاوز. دقت کردید؟ پس در باب اصول عملیه نکته اصلی چون عرض کردم در اصول عملیه این از مبانی معروف اصولیون متأخر چیست؟ متأخر المتأخرین. در باب اصول عملیه جعل موضوع است. در باب امارات جعل مورد است. این دو تا با هم دیگر فرق می کنند. شما در این جا در باب اصول عملیه با صور ذهنی شما تعامل می کند با معلومات ذهنی شما، و جعل می کند. در باب امارات با واقع تعامل می کند جعل آن نمی کند.

این یک نکته. یک نکته دیگر در بعضی این مثال هایی که مرحوم؛ مثلاً می گوید قبل از وقت و بعد از وقت. چون مرحوم نائینی اعتراضش این است که تا وقت نشده واجب فعلی نمی شود، فعلیت واجب به فعلیت موضوع است، یعنی باید فعلیت تکلیف به فعلیت موضوع برسد موضوع هم در اصطلاح ایشان عرض کردم اصطلاح نائینی قدس الله سره، اگر گفت اکرم العلماء، موضوع در اصطلاح ایشان علما است. عرض کردم بعضی ها موضوع را اکرام می گیرند. مرحوم نائینی موضوع را اکرام را متعلق می گیرد، موضوع را اکرام علما می داند، حکم را هم هیئت، هیئتی که در هیئت اکرام

هست مفاد هیئت که وجوب باشد. این اصطلاح ایشان است. که اکرام را متعلق، علما را متعلق المتعلق یا موضوع می گیرد. این موضوع باید فعلی بشود تا حکم فعلی بشود. وقت را از این قبیل دلوک شمس از این قبیل است. دلوک شمس موضوع است. باید دلوک شمس فعلی بشود تا مثلاً الان وجوب نماز ظهر فعلی نیست. بعد از اذان ظهر بعد از زوال فعلی می شود. عرض کردیم این مبنا هم یک اصطلاحی مرحوم نائینی دارد فعلیت، البته آقای خوئی هم این معنا را دارند، فعلیت حکم و فعلیت موضوع، این مطلب را ما قبول نکردیم، این مطلب ایشان، دیگر توضیحاتش چون گذشت فعلاً یک مقدار مناقشات ما با ایشان در بعضی از مبانی است، و مناقشات دیگر در کیفیت هیئت اعتباری است یعنی آن جهتی را که اعتبار می کند. این راجع به این قسمتی که مرحوم نائینی فرمودند. راجع به اصول عملیه فعلاً چیزی نمی گوئیم چون نتیجه اش مختلف است به حسب اختلاف فرضی که می شود. این در این جا. این در بحث این که؛ به اصطلاح؛ البته عرض کردم در اصل عملی هم اگر در قوانین در احکام بلایی باشد مطلب دیگری است. این مطلبی بود که تا این جا، البته ما هنوز مناقشه اصلی خودمان را با نائینی عرض نکردیم.

بعد از این مطالب مرحوم نائینی بقی فی المقام التنبیه علی امرین. بقیه اش را آقایان مطالعه کنند. یک کلمه توسط در تنجیز دارد، این یک اصطلاحی است در بحث اقل و اکثر به کار بردند، دیگر حالا آن را ان شاء الله آقایان مراجعه کنند.

الاول بقی فی المقام التنبیه علی امرین، دو تا امر را ایشان نوشتند. امر اول آیا واجب غیری ثواب و عقاب دارد یا نه؟ اطاعتش ثواب دارد عصیانش عقاب دارد یا نه؟ مطلب را ایشان نوشتند قد اختلف الاعلام، حالا عرض کردم یک مصیبتی که در این جا هست غالباً این مشکل را ما داریم. مثلاً اختلف الاعلام لا اقل محقق کتاب در حاشیه بنویسد که این اعلام چه کسانی هستند مثلاً چه کسی در کجا گفته چه کسی در کجا نگفته. الان به طور علمی این را قبول نمی کنند قد اختلف الاعلام را زیر بارش نمی روند. قد اختلف الاعلام فی استحقاق الثواب و العقاب علی فعل الواجب الغیری و ترکه. من یک کمی عبارتش را سریع می خوانم چون اشکال به عبارت ایشان خیلی زیاد است، یکی دو تا نیست، لذا در حد این که بخواهیم وارد عبارت ایشان بشویم. علی اقوال ثالثها التفصیل، بینما اذا كان الوجوب الغیری مستفاداً من خطاب، به اصطلاح من خطاب اصلي فیهی؛ فیترب؛ او تبعی فلا یترب.

این واجب غیری را این جا اگر اول ایشان معنا می کرد بهتر بود. اصلاً واجب غیری یعنی چه؟ عرض کردم آن مناقشه ما به همین بر می گردد. ایشان می گوید وجوب غیری گاهی اوقات از خطاب اصلی در می آید. یعنی وجوب مقدمه بفرماید. اصلاً مراد از وجوب غیری وجوب مقدمه است. استفاد عن خطاب اصلي یعنی وجوب مقدمه و ان شاء الله خواهد آمد که خود ایشان قائل وجوب مقدمه نیست، پس این بحث وجوب غیری چیست؟ وقتی ما وجوب غیری، وجوب مقدمه را قائل نیستیم. روشن شد؟

وجوب غیری یعنی مقدمه. وجوب مقدمه هم که قائل نیستیم. پس بحث واجب غیری نفسی چیست؟ دو، و بین خطاب، یک نحو دیگر هم هست، آن که گاهی اوقات ممکن است یک واجب غیری باشد لکن در خود خطاب بیاید، مثلاً بگوید اذهب الی السوق لشراء الخبز، بازار برو برای خریدن نان. دقت کنید. یک دفعه می گوید نان بخر خب درش بازار برو هست. یک دفعه می گوید اذهب الی السوق یعنی به خود آن خطاب تعلق گرفته، برو بازار برای خریدن نان. لذا در این جا اگر وجوب را از مقدمیت فهمیدیم، ثواب و عقاب ندارد، اما اگر گفت اذهب الی السوق ثواب و عقاب دارد. روشن شد؟ پس واجب غیری که ایشان الان ما بحث کردیم دو تا می شود دیگر. یکی از باب وجوب مقدمه، یکی هم از باب تصریح در خود لفظ. اگر این طور باشد وجوب مقدمه را که قائل نشدیم ببینید بحث وجوب غیری و نفسی بالکل خودش ساقط است لذا عرض کردم بعد مناقشات را عرض می کنم. اصلاً این بحث وجوب غیری و نفسی در آن حد وجوب نفسی غیر از آن بکند کار ساقط است.

یکی از حضار: اگر در لسان دلیل آمد خودش نفسی نمی شود ولی به صورت غیری گفته، نفسی نیست.

آیت الله مددی: بله حالا ایشان لام آورده لشراء. ممکن است مثلاً بگوید یک نامه بنویس برای این که مثلاً تورا استخدام بکند. نامه نوشتن خودش مطلوب نیست استخدام است یعنی به اصطلاح اگر این باشد، مراد ایشان از وجوب غیری این باشد که در خطاب؛ آن وقت بحث ما کلاً روشن شد. اگر دوران امر بین وجوب نفسی و غیری باشد، اگر این باشد اطلاق به آن می شود و می شود تمسک کنید چون اطلاق یعنی عدم قرینه. اگر گفت نامه بنویس همین که گفت نامه بنویس کافی است. چون اگر غیری بخواهد باشد می گوید برای این که قبول بشوی. برای این که. همین که برای این که نگفت می شود واجب نفسی. روشن شد؟ این بحث را گفتیم بعداً توضیح آن را می دهیم.

این دوران امر بین وجوب نفسی و غیری به اطلاق می آید نمی آید، این روشن شد. اگر وجوبی که می خواهیم بگوییم وجوب غیری است، از باب مقدمیت که آن وجوب آن را قائل نیستیم. اگر از باب تصریح در خطاب است، آن مبتنی است بر آوردن لام است، لشراء. اگر نیاورد لشراء اللحم، لشراء الخبز، پس می شود واجب نفسی. پس این که می گویند اصالة الاطلاق اقتضا می کند وجوب نفسی را، درست است این مطلب. لکن این اصالة الاطلاق هم درست است، لکن اطلاق آن عدم قید است. و واقع آن هم همین طور است، مقدمات حکمت نمی خواهد. عرض کردیم بعضی از اطلاق ها مقدمات حکمت نمی خواهد. اگر گفت آب بیاور، آیا واجب تعیینی است یا تخییری؟ معلوم است واجب تعیینی. مقدمات حکمت نمی خواهد. همین که در کلام «أو» یا «یا» نیاورد می شود واجب تعیینی. و الا اگر می گفت «أو» می شد واجب تخییری. همین که «أو» را نیاورد می شود واجب تعیینی. همین که لام را نیاورد می شود واجب نفسی، روشن شد؟ دیگر این احتیاج به مقدمات حکمت ندارد. خود لفظ کافی است، یعنی خود عدم.

پس این را من عرض کردم که بعد یک مناقشه کلی می کنیم. آن مناقشه کلی این جا است که اصولاً مراد این ها از واجب غیری چیست؟ اصلاً وجوب غیری یعنی چه؟ کاش این مطلب در اول آن می فرمودند، من هم همان اوائل به آن اشاره کردم. اگر وجوب غیری که بعضی از اصولیین قدیم شاید قائل بودند، که مقدمه واجب واجب است، وجوب آن غیری است، این وجوب را خب ما مقدمه واجب را قبول نکردیم ما. دقت کردید؟ این یک مطلب.

مطلب دوم رابعا التفصیل بین استحقاق ثواب، اگر بگوییم برای ثواب باشد لا یترتب و بین استحقاق عقاب یترتب. من فکر می کنم، البته عرض می کنم چون قائل ننوشتند، مصدر هم ندادند چه کسی این حرف را زده، فکر می کنم چیه گفته باشند ایشان. فکر من این است که چیه باشد. که ثواب بار می شود، عقاب بار نمی شود. من احتمال این را می دهم. که در واجب غیری، چون می گوید بین استحقاق ثواب فلا یترتب، نه ثواب چون تفضل داده می شود؛ به عکس است این مطلبی که ایشان.

عرض می کنم چون ایشان نه اسم قائل آوردند نه اسم مصدر آوردند که ما نگاه بکنیم. من فکر می کنم البته عرض کردم فکر خودم است. خیلی هم دنبال این حرف ها نیستم. اصولاً می دانید آقا من دنبال اقوال چه کسی چه گفت و این مراد آن این است مراد آن آن است خیلی دنبال آن نیستم. اما آن که بیشتر مناسب است این است. چون عقاب شدت دارد، بگوییم ثواب چون منت و تفضل الهی است، اصلاً ثواب را به او می دهد. اگر واجب است، مثلاً گفت باید اذهب الی السوق رفت در بازار و گوشت هم نخرید، یک ثوابی خدا به او می دهد بالاخره بازار رفت. اما می گوید ثواب لا یترتب، عقاب یترتب. من فکر می کنم برعکس باشد بهتر باشد. ثواب یترتب، عقاب لا یترتب. این فکر خود بنده است البته.

و الاولی تحلیل محل النزاع. بعد ایشان وارد تحلیل محل نزاع شدند، در مقام من اهم من الاستحقاق، این بحث معروف کلامی است. که آیا ثواب و عقاب از باب استحقاق است یا از باب تفضل است؟ آن بحث وعد و وعید، بحث وعد و وعید هم به آن می گویند. ایشان متعرض این مسئله شدند ایشان در این جا. عرض کنم خدمت شما که این بحثی را که ایشان فرمودند خب طبیعتاً در حوزه های ما هم آقایانی که می آیند وارد بحث می شوند باز هم استحقاق و وعد و وعید و چه کسی گفت و اشاعره چه گفتند و معتزله؛ این بحث ها کلاً از اصول خارج است. ما می گوییم اصول بحث های زیادی دارد. بحث های زیادی رفتند، اصلاً بحثی است که ربطی به اصول ندارد.

من همیشه عرض کردم عقاب و ثواب و این سنخ مطالب این ها مباحث کلامی اند، ربطی به اصول ندارد. همین هم که در بحث برائت آقایان می گویند قبح عقاب بلا بیان. مثل این تعبیر قبح عقاب بلا بیان، این از زمان وحید بهبهانی شروع شده قبح عقاب بلا بیان. بعضی از این معاصرین ما

گفتند حق الطاعه در مقابل قبح عقاب بلا بیان. اهل اخباری ها هم گفتند دفع ضرر محتمل. من عرض کردم هر سه اصطلاح کلامی است. هیچ کدام آن ربطی به اصول ندارد اصلاً ربطی به اصول ندارد این ها.

و لذا ما عرض کردیم کراً، مراً، اضافه بر این که مباحث باید در همان فن خودش باشد، اصطلاحات هم متعلق به همان فن باشد. ما در اصول از تنجز بحث می کنیم. مثلاً آیا محتمل، اگر تکلیف محتمل باشد تنجز پیدا می کند؟ آیا احتمال منجز هست؟ ببینید این جوری بحث نکنید. دقت کنید، بحث اصولی طبیعت آن روی تنجز است. عقاب و ثواب و حق الطاعه و دفع ضرر محتمل، این ها تمام اصطلاحات کلامی است. هیچ ربطی به عناوین ما ندارد.

این بحثی هم که مرحوم آقای نائینی این جا شروع کردند استحقاق و تفضل و این ها مباحث کلامی است. حالا می بروند بخوانند این ها را، چون متأسفانه من اصلاً از مناقشه زیاد در کلمات اعلام خوشم نمی آید. علی ای حال مطلب؛ مقداری هم مطالب که ایشان فرمودند متأسفانه مشوش است. غیر از این که خب یک مقداری از آن هم به خاطر این بود که حالا این را ننویسند آقایان؛ چون در نجف کلام نمی خواندند، در یک بحث اصولی دو تا بحث کلامی هم وارد کلام می شدند، که فرصت مناسب بود. خب سر آن این بود. این مباحث ربطی به اصول ندارد، مطلبی که ایشان فرمودند و الاولی تحلیل محل نزاع که آیا استحقاق؛ بعد آن هم ایشان نسبت به مفید دادند که به استحقاق نیست، به تفضل است. استحقاق دادند به؛ وارد بحث های علی ای حال آیا مراد مرحوم شیخ مفید همین است یا نه. یک چیزهایی هم در وسط فرمودند که این ها هم احتیاج به بحث دارد. من بهترین این است که وارد بحث ایشان نشوم؛ ایشان قائل، بحث نتیجه گرفتند که امر غیری توسط امر غیری دارای ثواب و عقاب نیست.

این مطلبی که ایشان فرمودند راجع به ثواب و عقاب مطلب درستی است، اما ربطی به کلام ندارد اصلاً ربطی به کلام ندارد این هم کم لطفی فرمودند. چرا؟ چون این مسائل از ریشه آن هیچ طرح نشده، عرض کردم من. ببینید ما کلاً در این هزار و دویست سال که از عمر اصول گذشته، هزار و دویست و پنجاه اگر رساله ای شافعی حساب بکنیم. در این مدت مباحثی را که ما در اصول بحث کردیم دارای فضاهای اصولی خاصی است، فضاهای خاصی است. که ما اسم آن را می گذاریم فضاهای اصولی، که هشت تا فضا گفتیم. دیگر الان نمی خواهم وارد آن بشوم. که گفتم فضای سوم یا چهارم بود که عبد و مولا باشد. که هنوز هم همین است الان هم در حوزه های ما متأسفانه همین است. فضای هشتم هم فضای قانونی بود. که این کم کم در حوزه های ما دارد شروع می شود. که عرض کردیم همان فضای قانونی درست است، اصلاحی فقط می خواهد فضای قانونی. که توضیحات آن را عرض کردیم.

بینید اصولاً در مباحث اصولی این استظهارات عرفی را این ها روی همان رابطه عبد و مولا گرفتند. مثلاً مرحوم آقای خویی می فرمایند صیغه افعال دلالت بر وجوب نمی کند، لکن اگر مولا به عبدش گفت، طبق وظیفه عبودیت باید انجام بدهد. یعنی به قرینه عبودیت وجوب را در آوردند. دقت کردید؛ حالا افعال که آب بیاور خودش دلالت بر وجوب نمی کند. این خیال نکنید آقایان، اصلاً این مطلب که آقای خویی گفته، عین این مطلب در سید مرتضی هم در ذریعه دارد. که می گوید افعال در لغت به این معنا نیست، لکن عبد و مولا. اصولاً جامعه آن وقت جامعه، جامعه عبد و مولا بود. الان جامعه ما جوامع عبد و مولا نیست. آن وقت اگر روابط عبد و مولا را نقل می کردند چون ارتکازی آن ها بود، چون عبد و مولا در دستگاشان بود. ما الان اگر عبد و مولا می گوئیم باید تاریخ نقل بکنیم، چون الان ربط عبد و مولا نیست، باید بنشینیم تاریخ نقل بکنیم. به قول عرب ها می گویند این خبر کان. این ها جزو گذشتگان است، الان موجود نیست. در آن زمان موجود بود.

بحثی که اصلاً اساساً این بود که اگر مولا امر کرد عبدش را به یک چیزی، امر به مقدمات هم هست؟ یکی از ادله آن ها این بود بینید دقت کنید، اگر مثلاً گوشت نمی خرید او را محاکمه می کرد. چرا گوشت نخردی؟ دقت کنید. اگر گفت برو گوشت بخر، نخرد او را محاکمه می کرد. دو، اگر می آمد دید خوابیده، می گفت مگر به تو نگفتم برو گوشت بخر؟ بینید. یعنی به ترک مقدمات، بازار نرفته، به ترک مقدمات هم معاتبش می کرد. دقت کردید چه می خواهم بگویم؟ همین که بازار نرفت، خوابیده، بازار نرفته. از این عتاب بر مقدمات می خواستند نتیجه بگیرند پس مقدمه هم واجب است. این ذهنیت را باید پیدا کرد. این مطالبی که ایشان فرمودند دور از آبادی است.

پس هم چنان که عتاب می شد بر ترک عمل، عتاب می شد بر ترک مقدمات. خوابیده، خوابیدن؛ یا چرا نشستی کتاب می خوانی. گفتم برو بازار گفتم برو؛ بینید، معاتبش می کند بر ترک مقدمات. از این چه نتیجه می گرفتند؟ که مقدمه هم واجب است. و الا عتاب که معنی ندارد. آن وقت این بحث شد که این مقدمه که حالا واجب شد عتاب شد، این عتاب و ثواب جا دارد درست است یا نه؟ دقت می کنید چه می خواهم بگویم. این که آیا ثواب دارد و عقاب دارد؟ چون می دیدند معاتبه، عتاب درست بود. حتی ممکن بود او را شلاق هم بزنند. چرا نرفتی، چرا خوابیدی، چرا نشستی؟ این چرا نشستی یعنی چرا بازار نرفتی؟ می شد به او شلاق هم زد که چرا بازار نرفتی. دقت کردید چه می خواهم بگویم؟ سر این که این ها قائل بودند در این جامعه عبد و مولا تصور می کردند.

در این جامعه عبد و مولا خب تصور همین بود دیگر. هم چنان که عتاب بر ترک فعل می شد عتاب بر ترک مقدمات هم می شد. پس مقدمه می شد واجب و دارای ثواب. این بحث ثواب و عقاب در مقدمه نکته اصولی دارد، نه نکته کلامی استحقاق و تفضل و فلان. این نکته اصولی دارد. عرض کردم مباحث را گاهی ما خلط می کنیم این نکته ی اصولی اش این است.

لذا آقایان آمدند گفتند بله، عتاب دارد، اما این عتاب آن نه به خاطر خود بازار، به خاطر این که بازار نرفت گوشت نخرید. عتاب به خاطر؛ دقت کردید؟ پس خود ترک مقدمه عتاب و خطاب خاصی ندارد. به خاطر این که ترک مقدمه منتهی شد به ترک ذی مقدمه. ببینید بحث تماماً اصولی شد، دیگر نرفتیم در بحث تفضل و استحقاق و مباحث نائینی را بخوانید. اصلاً در آن بحث‌های ایشان کم لطفی فرمودند در آن بحث خارج شدند. اصلاً بحث کلامی نیست. یک بحث عرفی است، عرفی که مبنی بر عبد و مولا است.

لذا این تصور بود که ایشان عتاب دارد، حالا که عتاب دارد پس وجوب مقدمه، وجوب آن هم وجوب هم دارد، وجوب هم که داشته باشد ثواب و عقاب دارد. در اصول اثبات وجوب می‌کرد، ثواب و عقاب در کلام بود. آن بحث کلام بود. لکن در اصول اثبات می‌کرد که این آقا تخلف کرده. آقایانی که بعد آمدند گفتند درست است این آقا تخلف کرده، درست است تخلف کرده بازار نرفته، لکن اساساً به خاطر این که گوشت نخریده. عتاب اصلی و شلاق اصلی به خاطر نخریدن گوشت است. نه به خاطر خود بازار نرفتن. دقت کردید؟

لذا این بحث شد که آیا ثواب و عقاب دارد یا نه. خود مقدمه بعنوانه. آن‌ها گفتند نه ندارد و آن‌ها هم گفتند دارد. فردا توضیح آن را عرض می‌کنم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين